

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«فإنّه لا يكاد يصحّ تنزيل جزء الموضوع أو قيده بما هو كذلك، بلحاظ أثره إلّا في ما كان جزؤه الآخر أو ذاته محرراً بالوجدان، أو تنزيله في عرضه».

خلاصه جلسه گذشته

در حاشیه رسائل راهی را برای تصحیح فرمایش شیخ انصاری ذکر کردیم که راه دقیق و مشکلی بود و توضیح مفصلی را در جلسه قبل عرض کردیم؛ خلاصه آن راه این بود که در ما نحن فیه چهار عنوان داریم: یک عنوان مؤدّی، دوم عنوان واقع، سوم قطع به مؤدّی، چهارم قطع به واقع.

دلیل اماره یک دلالت مطابقی دارد، دلیل اماره مؤدّی را نازل منزله‌ی واقع قرار می‌دهد، آنگاه به دلالت التزامیه یا به دلالت اقتضاء می‌فهمیم که قطع به مؤدّی نازل منزله‌ی قطع به واقع است؛ این خلاصه بیان مرحوم آخوند که عرض کردم بیان دقیقی بود و توضیح مفصل آن را قبلاً عرض کردیم.

می‌فرمایند در این بحث کفایه ما به آن راهی که در حاشیه رسائل اختیار کردیم دو اشکال داریم: یک اشکال این است که این راه مستلزم تکلف است، راهی است که در آن تکلف وجود دارد و وجه تکلف آن این است که عرف بین دلالت اول و دلالت دوم ملازمه‌ای متوجه نمی‌شود، از عرف سوال می‌کنیم نمی‌گوید من بین این دو دلالت ملازمه‌ای می‌بینم، بین اینکه شارع مؤدّی را به منزله‌ی واقع قرار دهد و اینکه قطع به مؤدّی به منزله‌ی قطع به واقع باشد عرف ملازمه‌ای را درک نمی‌کند.

اشکال دوم به حاشیه

اشکال دوم این است که این راه مستلزم دور است که البته عرض کردیم خود مرحوم آخوند تصریح به دور نمی‌کنند، اما بیانی دارند که کثیری از شاگردان ایشان از بیان ایشان مسأله‌ی دور را استفاده کرده‌اند و آن بیان نیاز به مقدمه‌ای دارد.

مقدمه این است که احکام که دارای موضوعاتی است هر حکمی و موضوع را که بررسی کنیم، می‌یابیم موضوع یا بسیط یا مرکب یا مقید است؛

قسم اول: موضوع بسیط

گاهی موضوع بیش از یک جزء ندارد و موضوع بسیطی است مثلاً اگر زید حیات داشته باشد اتفاق بر زوجه‌اش بر او واجب است؛ موضوع وجوب اتفاق عبارت از حیات زید است و حیات زید یک موضوع بسیطی است.

قسم دوم: موضوع مرکب

موضوعی که دارای بیش از یک جزء است مثلاً یک حکمی داریم به نام ضمان، موضوع ضمان مرکب از دو جزء است، یک جزء این است که اگر شخصی بر مال غیر عدواناً استیلاء پیدا کند، این موضوع ضمان است و مالک هم رضایت نداشته باشد و بدون اذن مالک باشد، اینجا موضوع مرکب است از استیلاء بر مال غیر و عدم رضایت و اجازه غیر؛ هر دو جزء این موضوع باید محقق شود، سپس حکم به ضمان جریان پیدا می‌کند.

قسم سوم: موضوع مقید

اما بعضی از موضوعات نه بسیط است و نه مرکب، بلکه مقید است مثلاً می‌دانیم موضوع جواز تقلید مجتهد است، تقلید از مجتهد جایز است و لکن این مجتهد مقید به عدالت است، قید دارد و قید آن عدالت است. این مطلب که موضوعات گاهی اوقات بسیط، مرکب و مقید هستند.

در موضوعات مرکبه باید تمام اجزاء موضوع موجود شود تا حکم مترتب شود، باید مقید و قید موجود باشد تا حکم مترتب شود، بصرف تحقق یک جزء از اجزاء موضوع حکم بر آن موضوع مترتب نمی‌شود، باید هر دو جزء آن محقق شود.

حالا بعد از این مطلب در ما نحن فیه می‌خواهیم بدانیم آیا اماره قائم مقام قطع موضوعی واقع می‌شود یا خیر؟ مثال قطع موضوعی این است «إذا قطعت بوجوب الصلاة فتصدق بدرهم» در این قضیه یک حکمی داریم، وجوب تصدق، حکم ما دارای موضوعی است و این موضوع مرکب از دو جزء است، یک جزء آن وجوب نماز است و جزء دوم قطع به وجوب نماز است، «إذا قطعت بوجوب الصلاة»، پس می‌خواهیم ببینیم حال که اماره قائم بر وجوب نماز شد، قطع وجدانی به وجوب نماز نداریم، این اماره قائم مقام قطع موضوعی می‌شود یا خیر؟ در اینجا شارع با دلیل حجیت اماره، وقتی می‌گوید اماره معتبر است، با این دلیل وجوب نمازی را که مودی اماره است نازل منزله‌ی وجوب واقعی قرار می‌دهد و بحثی در این نیست.

بعد مرحوم آخوند می‌فرمایند تا اینجا یک جزء موضوع درست شد، موضوع مرکب از قطع به وجوب صلاة است، وجوب صلاة آن درست شده است. اگر وجوب نمازی را که خبر واحد آورد، نازل منزله‌ی وجوب واقعی قرار گرفت، پس قطع به وجوب نماز نازل منزله‌ی قطع به وجوب واقعی است. قطع به این مودی که یک وجوب نماز تنزیلی است، این نازل منزله‌ی قطع به واقع حقیقی است، این مستلزم دور است؛ برای اینکه اگر تنزیل اول بخواهد صحیح باشد، متوقف بر تنزیل دوم است و تنزیل دوم متوقف بر تنزیل اول است.

بیان اشکال دور

اشکال دور این است در دلالت اول گفتیم شارع مودی خبر واحد را نازل منزله‌ی واقع قرار داده است، به این معنا که وجوب نمازی که خبر واحد می‌گوید به منزله‌ی واجب واقعی است، که تنزیل اول بود، این تنزیل در صورتی صحیح است که بر آن اثر

مترتب شود، اثر در صورتی بر این تنزیل مترتب می‌شود که جزء دوم موضوع محقق باشد، طبق مقدماتی که عرض کردیم اگر موضوعی مرکب باشد و حکم بخواهد مترتب شود باید تمام اجزاء مرکب محقق باشد، اگر یک جزء محقق باشد و جزء دیگر نباشد آن حکم بر آن موضوع مترتب نمی‌شود، موضوع «إذا قطعت بوجوب الصلاة» است، خبر واحد یک جزء آن را که وجوب الصلاة است را ایجاد کرده است، اما قطع آن که هنوز درست نشده است، پس اگر تنزیل اول بخواهد صحیح باشد و اثر شرعی بر آن مترتب باشد، متوقف است بر اینکه جزء دوم موضوع محقق باشد، جزء دوم موضوع تنزیل دوم است، تنزیل دوم معنایش این است که بگوییم قطع به مؤدی، که اسم این مؤدی را واقع تنزیلی نهادیم، قطع به واقع تنزیلی را شارع نازل منزله‌ی قطع به واقع حقیقی می‌داند، یعنی شارع می‌گوید اگر واقع حقیقی را به تو نشان می‌دادند قطع پیدا می‌کردی، قطع به این واقع تنزیلی نازل منزله‌ی آن باشد، اگر این تنزیل دوم محقق باشد جزء دوم موضوع هم محقق می‌شود، یعنی «إذا قطعت» درست می‌شود؛ پس تنزیل اول بر تنزیل دوم متوقف است؛ علت این است که اگر تنزیل دوم نباشد اثری بر تنزیل دوم مترتب نمی‌شود، با یک جزء موضوع حکم محقق نمی‌شود، از آن طرف تنزیل دوم هم متوقف بر تنزیل اول قطع به واقع تنزیلی است، اگر شارع بخواهد این قطع را نازل منزله‌ی قطع به واقع حقیقی بداند این فرع بر آن است که اول مؤدی را نازل منزله‌ی واقع کرده باشد، یعنی اولاً فرموده باشد این وجوب نماز جمعه که خبر واحد می‌گوید نازل منزله‌ی واقع است تا قطع به این نازل منزله‌ی قطع به واقع باشد؛ پس تنزیل اول متوقف بر تنزیل دوم و تنزیل دوم هم متوقف بر تنزیل اول است و هذا دور.

آنگاه مرحوم آخوند یک مقداری مطلب را باز می‌کنند، می‌فرمایند موضوعات مرکبه اگر یک جزء آن را شارع از راه تنزیل درست کرد، جزء دیگر آن یا باید بالوجدان محرز باشد یا باید به یک تنزیل دومی که در عرض آن تنزیل باشد، در حالی که در ما نحن فیه این تنزیل دومی که ما داریم در طول تنزیل اول است نه عرض تنزیل اول و مثال برای این معنا زیاد است که در تطبیق این را می‌خوانیم و توضیح می‌دهیم تا روشن شود.

پس این «لا یخلو من تکلف»، بیان تکلف را عرض کردیم که گفتیم عرف ملازمه‌ای را در اینجا نمی‌بیند، «بل تعسف»، حالا «فإنه» بیان برای تعسف است که آخوند می‌خواهد بفرماید این مستلزم دوم است، بیان تعسف این است.

«فإنه لا یکاد یصحّ تنزیل جزء الموضوع»، صحیح نیست، «یکاد» را بگذارید کنار چون از الفاظ اضافه‌ای است که مرحوم آخوند آورده است. «لا یصحّ تنزیل جزء الموضوع»، تنزیل جزء موضوع صحیح نیست، «أو قیده»، این جزء موضوع یعنی آنجایی که موضوع مرکب است، قید موضوع آنجایی که موضوع مقید است، موضوع مقید را عرض کردیم مثلاً موضوع جواز تقلید مجتهد است، اما مجتهد مقید است به اینکه عادل باشد، مرکب مثل موضوع ضمان، موضوع ضمان مرکب از دو چیز است، استیلاء بر مال غیر و عدم رضایت مالک، جزء یا مقید موضوع «بما هو كذلك»، یعنی بما هو جزء الموضوع و بما هو قید الموضوع، لا یصحّ تنزیل «بلحاظ أثره»، یعنی اثر الموضوع، این یعنی اثر بر این موضوع مترتب نمی‌شود، «إلا فی ما کان جزؤه الآخر»، مگر آنجایی که جزء دیگر، جزء دیگر یعنی آنجایی که مرکب است «أو ذاته»، یعنی ذات الموضوع آنجایی که مقید است، ذات الموضوع مقید همان مجتهد است، «محرزاً بالوجدان»، یا از راه وجدان برای ما محرز باشد یا آن جزء دیگر از راه تنزیل هم اگر محرز می‌شود، «أو تنزیله فی عرضه»، یعنی به تنزیل جزء الآخر فی عرضه، یعنی در عرض تنزیل جزء اول، «لا فی طول تنزیل جزء الاول» اگر حکمی را بیان کردند که موضوع آن انسان حی عادل باش، مثلاً گفتند «اگر یک انسان حی عادل بود، روزی یک تومان برای او قرار دهید»، دیروز زید انسان حی عادل بوده، امروز شک می‌کنیم زید حیات دارد یا نه، استصحاب می‌گوید او حیات دارد؛ پس با استصحاب، تنزیل حیات مشکوک را نازل منزله‌ی حیات واقعی می‌کنیم، این تنزیل اول است، شک می‌کنیم عدالت دارد یا نه، استصحاب می‌کنیم عدالت مشکوک را نازل منزله‌ی عدالت واقعی. این تنزیل دوم است، یعنی در اینجا که موضوع ما مرکب از دو جزء است، حیات و عدالت، هر دو با تنزیل درست شده منتها این تنزیل‌ها هیچکدام متوقف بر دیگری نیستند، هر دو در عرض یکدیگر هستند، اما در ما نحن فیه اینگونه نیست.

«فلا یکاد یكون دلیل الأمانة أو الاستصحاب»، دلیل اماره یا استصحاب، دوباره این «یکاد» بی‌مورد است، «لا یكون دلیلاً علی

تنزیل جزء الموضوع»، دلیل بر تنزیل جزء موضوع نیست، «ما لم یکن هناك دلیل علی تنزیل جزءه الآخر»، مادامی که دلیلی بر تنزیل جزء دیگر نباشد، در دو مورد دلیل برای تنزیل می‌خواهیم یک، «فی ما لم یکن محرراً حقیقة»، در جایی که جزء دیگر حقیقتاً محرر نباشد. یعنی اگر در همین مثالی که عرض کردم عدالت را استصحاب می‌کنیم حیات اگر برای شما حقیقتاً محرر باشد دیگر نیاز به تنزیل ندارید، دو، «وفی ما لم یکن دلیل علی تنزیلهما بالمطابقة»، آنجایی که دلیلی بر تنزیل هر دو به دلالت مطابقی نداشته باشیم، یعنی یک زمانی هست که یک دلیل می‌آید به دلالت مطابقی دلالت بر تنزیل هر دو دارد، اینجا دیگر نیاز به دوم نداریم. «کما فی ما نحن فیه، علی ما عرفت»، کما فی ما نحن فیه یعنی قبلاً اثبات کردیم که در ما نحن فیه دلیلی که به دلالت مطابقی دلالت بر تنزیلین کند نداریم، یک دلیلی اماره را نازل منزله‌ی واقع قرار دهد و قطع به اماره را نازل منزله‌ی قطع به واقع قرار دهد ما نداریم. «فلا یکاد یكون دلیل الأمانة» دلیل هم مادامی که «لم یکن هناك دلیل علی تنزیل جزءه الآخر فی ما لم یکن محرراً حقیقة» وفی ما لم یکن دلیل علی تنزیلهما بالمطابقة»، در بعضی از نسخ، مثل منتهی الدرایه اینچنین آمده، در متن منتهی الدرایه آورده، «اما اذا لم یکن كذلك»، یعنی قبل از «فی ما لم یکن محرراً حقیقة»، آنجا دارد که «اما اذا لم یکن كذلك»، آنگاه این «لم یکن دلیل الأمانة»، جزای آن «أما» می‌شود، «اما اذا لم یکن كذلك، لم یکن دلیل الأمانة دلیلاً علیه أصلاً»، حالا این از کدام نسخه آورده، ما نسخه‌ای را پیدا نکردیم، بعضی‌ها «لم یکن دلیل الأمانة» را جزاء گرفته‌اند برای «فی ما لم یکن» دوم، گفته‌اند «و فی ما لم یکن دلیل لم یکن دلیل الأمانة دلیلاً علیه»، دیگر دلیل اماره دلیل بر این تنزیل نمی‌شود «أصلاً»، عبارت مرحوم آخوند اینجا مقداری ناقصی دارد. در ذهن می‌آید عنایت الاصول هم تذکر داده و بعضی شروح دیگر هم به آن تذکر داده‌اند، و عبارتی روشن نیست و مشوش است. ما باشیم و ظاهر این عبارت باید بگوییم «فلا یکاد یكون دلیل الأمانة أو الاستصحاب دلیلاً کذا»، بعد که می‌رسیم «وفی ما لم یکن دلیل» این «لم یکن دلیل الأمانة» را جزای آن «فی ما لم یکن» قرار بدهیم، بگوییم در جایی که دلیلی که بر تنزیل هر دو به دلالت مطابقی نباشد دلیل اماره، دلیلی بر آن وجود ندارد، مطلب روشن است اما عبارت مقداری مشوش است.

حالا چرا «لم یکن دلیل الأمانة دلیلاً علیه»، دلیلی که اماره را حجت قرار می‌دهد، چرا نمی‌تواند دلیل بر تنزیل جزء دوم باشد؟ «فإن دلالت»، بیان دوم است. «فإن دلالت علی تنزیل المؤدی»، دلالت دلیل اماره بر تنزیل مؤدی، «تتوقف علی دلالت علی تنزیل القطع»، توقف دارد بر دلالت یعنی دلالت دلیل اماره بر تنزیل قطع يتوقف «بالملازمة»، بالملازمة دلالت دارد و توقف دارد، وجه آن را عرض کردیم، بدلیل اینکه اگر این تنزیل دوم نباشد تنزیل اول بلا اثر است، چون اگر جزء موضوع درست باشد، جزء دیگر نباشد اینجا حکم مترتب نمی‌شود؛ ما گفتیم در مواردی که موضوع مرکب است اگر یک جزء محقق باشد و جزء دیگر نباشد فایده‌ای ندارد، اگر شارع یک جزء را تنزیل کند اما جزء دیگر را تنزیل نکند در اینجا تنزیل اول اثری ندارد؛ پس در ما نحن فیه در این مثال «اذا قطعت بوجوب الصلاة فتصدق»، اگر شارع وجوب صلاة مؤدی خبر واحد را نازل منزله‌ی وجوب واقعی قرار دهد، اگر تنزیل بخواهد اثر داشته باشد توقف بر تنزیل دوم دارد. «یتوقف علی دلالت»، یعنی دلالت دلیل اماره، بر تنزیل قطع، تنزیل قطع یعنی تنزیل قطع به اماره نازل منزله‌ی قطع به واقع است.

اینجا هم منتهی الدرایه یک اشتباهی کرده، فرموده «یعنی تنزیل اماره نازل منزله‌ی قطع». این اشتباه است تنزیل قطع را ایشان معنا کرده یعنی تنزیل اماره نازل منزله‌ی قطع، در حالی که این صحیح به نظر نمی‌رسد، تنزیل قطع یعنی تنزیل قطع به مودی نازل منزله‌ی قطع به واقع است، این توقف بر آن دارد «ولا دلالة له كذلك»، دلالتی برای دلیل اعتبار، كذلك بر این تنزیل دوم نیست، «إلا بعد دلالت علی تنزیل المؤدی»، مگر اینکه دلالت بر تنزیل مودی داشته باشد. دقت کنید شما چه زمانی می‌توانید بگویید قطع به مودی نازل منزله‌ی قطع به واقع است؟ زمانی که اول خود مودی نازل منزله‌ی واقع قرار گرفته باشد. «فإن الملازمة إنما تكون بین تنزیل القطع به»، ملازمة بین تنزیل قطع به مودی، «منزلة القطع بالموضوع الحقیقی»، این از یک طرف و بین «تنزیل المؤدی منزلة الواقع»، این چهار عنوانی که برای شما تفکیک کردیم اگر خوب دقت کرده باشید مطلب آخوند روشن است.

2. واقع، که همان واقع حقیقی است.

3. قطع به مودی.

4. قطع به واقع.

آنگاه تنزیل اول مودی را نازل منزله‌ی واقع قرار می‌دهد، تنزیل دوم قطع به مودی را نازل منزله‌ی قطع به واقع قرار می‌دهد. «کما لا یخفی، فتأمل جیداً، فإنه لا یخلو عن دقة»، بعد مرحوم آخوند می‌فرمایند این اشکال مطلبی بود که در حاشیه رسائل گفتیم، «ثم لا یذهب علیک»، بر تو مخفی نماند که «أن هذا لو تمّ لعمّ»، «أن هذا» یعنی «أن» این توجیحی که ما کردیم، «لو تمّ» اگر تمام باشد و این اشکال به آن وارد نباشد، «لعمّ»، عمومیت دارد. عمومیت دارد یعنی «و لا اختصاص له بما إذا كان القطع مأخوذاً علی نحو الكشف»، اختصاص به آن موردی که قطع به نحو کاشفیت مأخوذ است ندارد؛ یعنی شامل آنجایی که قطع به نحو صفتیت هم مأخوذ است می‌شود و بیانی که ما کردیم بر اینکه دلیل اماره، اماره را جای قطع موضوعی قرار دهد «لعمّ» است هم جای قطع موضوع کشفی قرار می‌دهد هم جای قطع موضوعی وصفی قرار می‌دهد.

پس در امر ثالث نظر مرحوم آخوند این شد که امارات فقط قائم مقام قطع طریقی محض قرار می‌گیرند. اما جای قطع موضوعی کشفی و وصفی قرار نمی‌گیرند. اما شیخ انصاری فرمود قائم مقام قطع طریقی و موضوعی کشفی قرار می‌گیرند.

امر چهار: موارد امتناع اخذ قطع در موضوع حکم

در امر رابع یک تقسیم دیگری به لحاظ دیگری برای قطع بیان می‌کنند، می‌فرمایند در قطع موضوعی که متعلق برای حکمی واقع شده یا آن حکم نفس همان حکم متعلق قطع است یا ضد آن است یا مثل آن است، هر سه قسم را ابطال می‌کنند و می‌فرمایند آن حکم باید مخالف با حکم متعلق قطع باشد. قبلاً به این بحث اشاره‌ای شد.

امتناع اخذ قطع در موضوع خود

در توضیح مطلب می‌فرمایند: اگر در موضوع یک حکمی قطع اخذ شده باشد آن حکم نفس همان حکم متعلق قطع نمی‌تواند باشد؛ مثلاً شارع نمی‌تواند بفرماید «إذا قطعت بوجوب الصلاة الجمعة فيجب عليك صلاة الجمعة» که این یجب همان یجب متعلق قطع باشد، بدلیل اینکه مستلزم دور است. بیان دور این است که هر حکمی متوقف بر موضوع است یعنی اگر بخواهد وجوب صلاة جمعه بیاید ابتدا باید موضوعی بیاید چون هر حکمی در رابطه‌ی با موضوع به منزله‌ی معلول در مورد علت است، تا علت نیاید معلول نمی‌آید، تا موضوع نیاید حکم نمی‌آید، پس هر حکمی توقف بر موضوع دارد؛ پس موضوع صلاة جمعه توقف دارد بر قطع به صلاة جمعه که موضوع است. از طرفی هر قطعی توقف بر متعلقش دارد، یعنی اول باید یک متعلق باشد تا انسان قطع به آن پیدا کند، پس باید اول وجوب نماز جمعه باشد تا انسان به آن قطع پیدا کند، در نتیجه وجوب نماز جمعه متوقف بر قطع به آن است، قطع به آن هم متوقف بر خود آن است و هذا دور، این باطل است.

امتناع اخذ قطع در موضوع مماثل حکم

صورت دوم این است که آن حکم مثل حکم متعلق قطع باشد، فرق بین مثل و آن صورت اول این است که در صورت اول ما دو حکم نداریم، تعدد حکم به تعدد ملاک است. اگر مثلاً امروز به بگویند نماز جمعه واجب است، یک حکم است. فردا هم بگویند نماز جمعه واجب است، این حکم دیگر است، تعدد حکم، تعدد ملاک لازم دارد، در جایی که می‌گفتیم آن حکم، خود همان حکم متعلق باشد یعنی دو ملاک ندارد این همان حکم است، این مستلزم دور است؛ اما اینجا می‌گوییم این حکم مثل

همان حکم باشد دو ملاک دارد، لکن چون دو ملاک مثل هم است حکم آن دو نیز مانند هم می شود. می‌گوییم «اذا قطعت بوجوب الصلاة الجمعة فتجب عليك صلاة الجمعة بوجوب الآخر»، یعنی به حکم دوم، لکن این وجوب دوم مثل وجوب اول است. مرحوم آخوند می‌فرماید اینجا مستلزم دور نیست اما مستلزم اجتماع مثلین است.

امتناع اخذ قطع در موضوع ضد حکم

صورت سوم این است که این حکم ضد آن باشد، شارع بفرماید «اذا قطعت بوجوب الصلاة الجمعة فتحرم عليك صلاة الجمعة». نماز جمعه بر تو حرام است، لازمه‌اش این است که هم نماز جمعه واجب باشد چون قطع پیدا کرده و هم حرام، این اجتماع ضدین است. این تقسیمی که برای قطع بیان می‌کنند.

حکم اخذ ظن در موضوع حکم

اما ظن موضوعی در تمام اقسام مانند قطع نیست، ظن موضوعی مانند قطع در قسم اول است، یعنی اگر ظن به حکمی در موضوع خود آن حکم اخذ شود مستلزم دور است. «اما لا مانع و لا اشكال» که ظن به یک حکمی در موضوع مثل آن حکم اخذ شود یا در موضوع ضد آن حکم اخذ شود، مثال‌های آن مانند مثال‌هایی است که در مورد قطع زدیم، جای قطع، ظن بگذارید.

مثلاً بگوییم «اذا ظننت بوجوب الصلاة الجمعة فتجب عليك صلاة الجمعة بنفس هذا الوجوب». اگر این باشد مستلزم دور است، چون وجوب نماز جمعه متوقف بر موضوع هر حکمی يتوقف موضع علي موضعه می‌شود، در موضع آن هم ظن است، ظن هم متوقف است بر اینکه قبلاً نماز جمعه واجب شده باشد، پس دور لازم می‌آید؛ اما صورت دوم و سوم که بگوییم «اذا ظننت بوجوب الصلاة الجمعة فتجب عليك صلاة الجمعة بوجوب الآخر». آخوند می‌فرماید این اشکالی ندارد. «اذا ظننت بوجوب الصلاة الجمعة فتحرم عليك الصلاة الجمعة»، می‌فرماید این اشکالی ندارد؛ چون فارغ بین قطع و ظن در این است که در ظن مرتبه‌ی حکم ظاهری محفوظ است. یعنی وقتی انسانی ظن پیدا کرد شارع می‌تواند حکم ظاهری را در آن مرحله حفظ کند، به خلاف قطع، انسان وقتی قطع پیدا می‌کند، قطع کاشفیت تامه دارد، وقتی قطع به نماز جمعه واجب پیدا کرد یعنی می‌گوید من دارم واقع را می‌بینم از دید خودم، نماز جمعه واجب است؛ اما کسی که ظن دارد یعنی جاهل به واقع است، شارع می‌تواند بگوید اگر ظن پیدا کردی به حلیت من می‌گویم حرام است، حرام است یعنی حکم ظاهری جعل می‌کنم، چون تو هنوز جاهلی، وقتی جاهل باشی من می‌توانم در این مرحله حکم ظاهری ضد آن را بیاورم. بگویم تو اگر ظن پیدا کردی به اینکه اینجا نجس است من می‌گویم پاک است. اما نمی‌تواند بگوید اگر قطع پیدا کردی اینجا نجس است من می‌گویم پاک است.

توضیح عبارت

«الأمر الرابع: لا يكاد يمكن»، باز یکاد را حذف کنید. «لا يمكن أن يؤخذ القطع بحكم»، امکان ندارد اخذ شود قطع به یک حکم، «في موضوع نفس هذا الحكم»، در موضوع خود آن حکم. «للزوم الدور»، که بیان دور را عرض کردیم. «ولا مثله»، یعنی در موضوع مثل آن حکم، «للزوم اجتماع المثليين»، اجتماع مثلین لازم می‌آید. «ولا ضده للزوم اجتماع الضدين»، قطع به یک حکمی در موضوع ضد آن حکم هم اخذ نمی‌شود، اجتماع ضدین لازم می‌آید. «نعم يصح أخذ القطع بمرتبة من الحكم»، که این را در خارج مطلب توضیح ندادیم، مرحوم آخوند یک استثنایی می‌کند، می‌فرماید ما قبلاً یاد شما دادیم که حکم مراحل و مراتبی دارد: مرحله‌ی اول اقتضاء است، مرحله‌ی دوم انشاء است، مرحله‌ی سوم فعلیت است، مرحله‌ی چهارم تنجز است، شارع می‌تواند قطع به یک حکم در یک مرتبه‌ای را موضوع قرار دهد برای مثل همان حکم در مرتبه‌ی دیگر، مثلاً بفرماید «اذا قطعت بوجوب انشائي نماز جمعه من برای تو می‌گویم نماز جمعه واجب به وجوب فعلی است». این اشکالی ندارد یا بفرماید: «اگر

قطع پیدا کردی به وجوب انشایی نماز جمعه من نماز جمعه را حرام می‌کنم بحرمة فعلیه»، این اشکالی ندارد چون اختلاف مرتبه است. «یصحّ أخذ القطع بمرتبة من الحكم في مرتبة أُخري منه»، أخذ کند در مرتبه‌ی دیگری از آن حکم، منه یعنی «من نفس الحكم، أو من مثله، أو من ضده». که مثال‌های آن روشن است.

«وَأَمَّا الظنّ بالحكم»، ظن به حکم، «فهو وإن كان كالقطع»، ظن مانند قطع است، «في عدم جواز أخذه في موضوع نفس ذاك الحكم المظنون»، در اینکه جایز نیست أخذ آن در موضوع همین حکم مظنون، یعنی ظن مانند قطع در قسم اول است. «إلا أنّه لما كان معه»، یعنی مع الظن، «مرتبة الحكم الظاهريّ محفوظة»، چون مرتبه‌ی حکم ظاهری محفوظ است، چون ظن به واقع هنوز جاهل به واقع است، کسی که ظن دارد یعنی هنوز به واقع یقین ندارد و جهل دارد، وقتی جهل داشت در مورد جهل به واقع حکم ظاهری قابلیت جعل دارد و شارع می‌تواند حکم ظاهری بیاورد. مثلاً بگوید: اگر شما ظن پیدا کردید، کما اینکه در فتاوا هم داریم، ظن به نجاست دارید، در مرحله‌ی ظن به نجاست شارع مع ذلک اصالة الطهارة را آورده است. «کان جعل حکم آخر في مورد مثل الحكم المظنون أو ضده بمكان من الإمكان»، جعل یک حکم دیگر در مورد ظن که آن حکم دیگر مثل حکم مظنون باشد، حکم مظنون یعنی حکمی که متعلق ظن است، یا ضد حکم مظنون باشد. این جعل «بمكان من الإمكان». در قطع می‌گوییم واقع روشن است. وقتی انسان قطع به وجوب نماز جمعه دارد شارع نمی‌تواند بگوید نماز جمعه حرام است چون می‌گوید من قطع دارم و واقع را می‌بینم، اجتماع ضدین بوجود می‌آید. شارع نمی‌تواند یک حکم وجوب دوم بیاورد مثل این حکم، اجتماع مثلیّن لازم می‌آید. اما اگر انسان بگوید من ظن به وجوب نماز جمعه دارم، شارع می‌گوید چون ظن داری من نماز جمعه را بر تو واجب می‌کنم یا حالا که ظن به وجوب نماز جمعه داری من نماز جمعه را بر تو حرام می‌کنم، اشکالی ندارد چون حکم ظاهری در فرض جهل هنوز قابلیت جعل را دارد.

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين